

آیا قرآن تناقضی با علم دارد؟

فرد یا افرادی با ادعای آگاهی بخشی به طبقات تحصیل کرده ملت ایران، ضمن انتشار گسترده متنی انتقادی علیه اسلام در رسانه‌های جمعی مدعی شده‌اند، قرآن دارای تناقضاتی آشکار و اشتباهات علمی فراوانی است که مردم عادی از آن خیر ندارند، آنگاه از موضعی ظاهراً عالمانه بدون آنکه با زبان و فرهنگ قرآن آشنایی کافی داشته باشند، به مواردی اشاره کرده‌اند که ذیلاً توضیحاتی مختصر در مورد آنها داده می‌شود و داوری را به خوانندگان منصف و دانا می‌سپارد.

کدامیک اول خلق شد؟ آسمان یا زمین؟

در سوره نساء ۸۲ آمده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.

منتقد محترم با توجه به آیه فوق می‌نویسد:

«محمد باهوش مراقب بوده که تناقضی در قرآن نباشد، اما آفریدگار فراموشکار است! پس اگر ما اشتباه یا تناقضی در قرآن پیدا کنیم، ثابت می‌شود قرآن از جانب غیر خدا بوده است»

آنگاه تحت عنوان «کدامیک اول خلق شد؟ آسمان یا زمین؟» همچون کسی که کشف بزرگی در تناقضات قرآن کرده باشد به چهار آیه قرآن اشاره می‌کند که در دوتای آن آفرینش آسمان را مقدم بر آفرینش زمین شمرده، و در دوتای دیگر کاملاً بر عکس! سپس با شتاب چنین داوری می‌کند:

«آیا این خیال پردازی‌ها مراحل تشکیل جهان با ۲۰۰۰ میلیارد کهکشان بوده است؟ آیا ما ساده هستیم یا کسانی که می‌گویند این خیال پردازی‌ها کلام خداست خیلی بی‌اطلاع یا فریبکار هستند؟»

نویسنده بی‌توجه به قبل و بعد آیات مورد نظر، در نیافته است که آیات مورد استناد بعضی درباره عالم بی‌کران کهکشان‌ها، و بعضی درباره جوی است که در هفت طبقه متفاوت، زمین را فرا گرفته و این دو «آسمان» متفاوت هستند. در زبان عربی به هر آنچه بر فراز ما باشد، از جوّ زمین گرفته تا ستارگان و کهکشان‌هایی که میلیون‌ها سال نوری با ما فاصله دارند، «سما یا سماوات» گفته می‌شود، به اصطلاح: «آب که از سر گذشت، چه یک زرع چه صد زرع» آیات زیر را ببینید و خود داوری کنید.

دسته اول آیات مورد استناد ایشان که از آفرینش زمین پیش از آفرینش آسمان (طبقات هفتگانه جوّ زمین) سخن می‌گویند و دسته دوم از آفرینش آسمان‌های بی‌کران (عالم کهکشان‌ها):

بقره ۲۹- «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

اوست همان که هر آنچه در زمین را برای شما آفرید (زمینه‌ساز تکامل نوع انسان قرار داد) سپس به (آفرینش طبقات حفاظتی) آسمان زمین پرداخت و آن را (به صورت) هفت آسمان سامان داد و او بر هر چیز داناست.

فصلت آیات ۹ تا ۱۲- «فَلْأَنْتُمْ لِنَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيُنذِرَ لِمَن يَكْفُرُ بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ لَا يَدْرُونَ أَيَّامَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ لَنُؤَذِّبُنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَرَبَّيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»

ترجمه: آیا جدا شما (تدبیر) کسی را که زمین را در دو روز (دوران) آفرید نادیده می‌گیرید و برای او شریکانی قائل می‌شوید؟ حال آنکه اوست صاحب اختیار جهانیان که در زمین لنگرهایی (کوه‌هایی) از فراز آن (در پوسته جامد زمین) قرار داد و بدان برکت بخشید و قوت غذایی آن (حاصلخیزی خاک) را در چهار روز (دوران) به قدر نیاز خواستاران (گیاه و حیوان و انسان) تقدید کرد (قدر و اندازه نهاد). سپس به آسمان (جوّ زمین) پرداخت درحالی‌که (به صورت) دود بود، پس به آسمان و زمین گفت

خواه ناخواه پذیرا شوید، گفتند به رغبت پذیرفتیم. پس آن توده گاز را در دو مرحله به صورت هفت آسمان فرمان (پیدایش) دادیم و به هر (لایه‌ای از) آسمان نقش آن را وحی کردیم، و ما آسمان پایین‌تر (نزدیک‌تر به زمین) را با نور افشانی‌هایی بی‌اراستیم و (عاملی) حفاظتی (در برابر عوامل ضد حیات) قرار دادیم. این است تقدیر ابر قدرت بسیار دانا.

دسته دوم: آسمان به معنای کل کهکشان‌ها

انبیاء ۳۰- «أولم ير الذين كفروا أن السماوات والأرض كانتا رتقا ففتقنهما وجعلنا من الماء كل شيء حي أفلا يؤمنون»

آیا آنهایی که انکار کردند، نمی بینند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، سپس ما آن دو را گشودیم و از آب همه چیز را حیات بخشیدیم، آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟

نازعات ۲۷ تا ۳۳- «أأنتم أنشدوا خلقا أم السماء بناها رفع سمكها فسواها وأغطش ليلها وأخرج ضحاها والأرض بعد ذلك نحاها»

آیا شما از نظر آفرینش سخت‌ترید یا آسمانی که (خدا) بنا نهاده است؟ بلندی سقف آن را (از هر طرف) برافراشت و یکسان بیاراستش. و شب آن را پدید آورد و پرتو نورش را (از درون ذرات اولیه) خارج ساخت.

آیا ماه همچون خورشید نورافشان است؟

خدای محمد در سوره نوح آیات ۱۵ و ۱۶ می‌گوید: آیا ندانسته‌اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید و ماه را در میان آنها روشنی بخش و خورشید را چراغ فروزان قرار داد؟

«الم تر وألم ترؤا كيف خلق الله سبع سماءاً طباقاً وجعل القمر فيهن نوراً وجعل الشمس سراجاً»

منتقد و کاشف تناقض این آیه با علم! می نویسد:

«ماه یک قمر کوچک خاکی است که نور خورشید را بازتاب می‌دهد، از طرفی تاکنون ۲۰۰۰ میلیارد کهکشان شناخته شده‌اند که هر یک صدها میلیارد ستاره مانند ماه و خورشید دارند. آیا ماه نور هفت آسمان است؟ آیا ماه نور ۲۰۰۰ میلیارد کهکشان است، آیا خدای محمد نمی‌دانست که ماه از خود نوری ندارد و نباید این اشتباه را در قرآن مکتوب نماید؟ آیا سخن خالق نباید با انسان‌های بی‌اطلاع تفاوت داشته باشد؟ آیا معنای این آیه اشتباه نیست؟ چرا حقیقت را افشاء نمی‌کنید تا جلو کشتار میلیون‌ها انسان را بگیرید؟»

پاسخ: در قرآن ۲۷ بار نام «قمر» (ماه) تکرار شده که به غیر از دو آیه، تماماً «شمس و قمر» در ارتباط با هم مطرح شده‌اند، اگر جناب منتقد اندک دقتی کرده بود، می‌دید که در چهار سوره قرآن خورشید را چراغ فروزان (سراج) و ماه را (نورا) منعکس کننده نور خورشید نامیده است، آن هم در ۱۴ قرن قبل که همگان فکر می‌کردند ماه هم نور افشان است. نگاه کنید:

یونس ۵- «هو الذي جعل الشمس ضياءً والقمر نوراً وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب....»

اوست آن‌که خورشید را فروزان (پرتوافکن) و ماه را نورانی (منعکس کننده نور) قرار داد و برای آن (ماه) منزلگاه‌هایی (اشکالی به عنوان تقویم آسمانی) مقدر کرد تا شماره سال‌ها و حساب (روزها و ماه‌ها) را بدانید.

فرقان ۶۱- «تبارك الذي جعل في السماء بروجاً وجعل فيها سراجاً وقمراً منيراً»

برکت آفرین است آن‌که در آسمان بُرج‌هایی (طبقات هفتگانه جوحفاظتی) و در آن چراغی (خورشید) و ماهی تابان قرار داد.

نوح ۱۶- « ألم ترؤا كيف خلق الله سبع سماءاً طباقاً وجعل القمر فيهن نوراً وجعل الشمس سراجاً»

آیا نمی‌بینید که چگونه خدا هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید و ماه را میان آنها نوری و خورشید را چراغی قرار داد؟

شمس ۲- «والشمس وضحاها والقمر إذا تلاها»

سوگند به خورشید و تابش آن (پرتو افکنی و درخشندگی) و به ماه آن‌گاه که آن (منبع نوری خورشید) را تلاوت (منعکس) می‌کند.

«ماه» درون، یا بیرون آسمان هاست؟

منتقد کم حوصله قرآن با توجه به آیات: ۶۱ فرقان و ۱۶ نوح که ماه را در «میان هفت آسمان» (جعل القمر فیهن) معرفی کرده، بی خبر از هفت آسمان مورد بحث قرآن که مربوط به طبقات فوقانی جو زمین، نه نظام کهکشانی، است، می نویسد «آیا ماه نور هفت آسمان است؟ آیا ماه نور ۲۰۰۰ میلیارد کهکشان است، آیا...؟»

حال آن که اگر به تصویرهای علمی طبقات جو زمین نگاه می‌کرد می‌دید که ماه بر خلاف خورشید، دقیقاً در آخرین طبقه جو زمین، یعنی طبقه مغناطیسی (مگنوتوسفر) قرار دارد و راز این کشف اخیر را قرآن ۱۴ قرن قبل اعلام داشته است. بهراستی جز خدای عالم بر همه چیز، این کلام سخن کدام انسان می‌تواند باشد؟

آیا آسمان سقف زمین است؟

ناقد علمی قرآن می نویسد: «در زمان محمد گمان می‌کردند آسمان سقف است و خدا آسمان را از این که بر زمین بیفتد نگاه می‌دارد! از دانشمندان علوم فضا سؤال کنید که آیا معنای این آیه صحیح است؟... آسمانی که با چشمانمان می‌بینیم سقف نیست، آسمان آبی روز در اثر پراکنده شدن طول موج کوتاه نور خورشید توسط هوای متراکم هوای اطراف زمین ایجاد می‌شود و آسمان شب در اثر نبود نور تاریک است. از خود پرسید آیا خالق جهان هستی نمی‌دانست که آسمان سقف نیست و نباید چنین اشتباهی مرتکب شود؟»

پاسخ: نویسنده از این که آسمان به زمین بیفتد تعجب می‌کند، حال آن که اگر نظام جاذبه، سبک بودن طبقات جو زمین و جریان حساب شده بادهای مختلف نبود، همچنان که در موارد استثنایی بر خورد طوفان و گردبادهای شدید به سطح زمین خسارت‌های شدید به بار می‌آوردند، این امر می‌توانست جنبه‌های باقی نگذارد. نگاه کنید به دو آیه زیر:

آیه ۶۵ سوره حج- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ»

آیا نمی بینی که خدا هر آنچه در زمین است و کشتی (در دریا) را که به فرمان او (نیروی باد) در جریان است، مسخر (قابل بهره برداری) شما قرار داده است؟ و آسمان را از این که بر زمین بیفتد، مگر به اذن او (طبق نظامش)، نگاه داشته است؟ مسلماً خدا نسبت به مردم بسیار روعف و مهربان است.

فاطر ۴۱- «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسِكُهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»

این خداست که آسمان‌ها و زمین را از زوال (خروج از مدار) نگاه می‌دارد و اگر انحراف یابند، جز او هیچکس قادر به نگهداری آن دو (در نظام جاذبه) نیست، به راستی خدا بردبار آمرزنده است.

ثانیا به همین دلیل و دلایلی دیگر، قرآن آسمان را «**سقفی** مرفوع» (ارتفاع یافته - طور ۵) و «**سقفی** محفوظ» نامیده است:

انبیاء ۳۲- «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ»

ما آسمان را سقفی محفوظ (از خطرات و آسیب) قرار داده ایم که منکران از آیاتش روی گردانند.

آیا سقف، منحصر به سقف خانه است؟ سقف و سطح و کف، مصادیق حقیقی یا مجازی متنوع دارند، مثل: سقف و کف حقوق کارمندان، سطح توقع، سقف و کف انتظارات مردم و امثالهم.

قرآن کتاب هدایتی برای همه مردم است و به زبان مردم عادی منظور خود را منتقل می‌نماید و «سقف» گویاترین کلمه برای بیان شگفتی‌های طبقات سقف محافظ حیات زمینی است که هر کس در حد درک و فهم خود می‌تواند آن را درک کند.

همچنان که خانه دارای سقفی است که ساکنین را از برف و باران و تابش سوزان آفتاب و سایر خطرات حفظ می‌کند، خانه زمینی مشترک ما هم سقف محافظی دارد که ما را در برابر میلیون‌ها سنگ سرگردان ریز و درشت که هر روز به جو زمین برخورد می‌کنند محافظت می‌نماید، و همچون گل «خانه»، حرارت زمین را متعادل نگاه می‌دارد و مانع فرار حرارت و عناصر و مولکول‌های مورد نیاز تنفسی ما

می‌گردد. مهمتر از آن، ما را در برابر امواج ماوراء بنفش و بادهای خورشیدی و کیهانی که دارای عناصر مرگباری هستند حفظ می‌کند، انصافاً آیا کلمه مناسب‌تری برای طبقات جو زمین از «سقف» وجود دارد؟

همانطور که می‌دانید طبقات هفتگانه جو زمین نه تنها به دلیل عملکردی که برای حفاظت از حیات زمینی دارند، بلکه به دلیل غلظت عناصر یا اتم‌های تشکیل دهنده آن نیز متفاوت هستند، و به این دلیل هر طبقه‌ای در مدار خاص خود قرار دارد و با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند نه تنها طبقات جو زمین، پرندگان را نیز سوار بر جریان باد، با گشودن و بستن بال در جو آسمان نگه می‌دارد.

و این از شگفتی‌های آفرینش خالق حکیم است که نظامی دقیق مقدر فرموده و به تعبیر آیه زیر هر کدام را در جو آسمان مسخر و در مدار خود نگه داشته است.

ملک ۱۹- «أولم يروا إلى الطير فوقهم صافات ويقيضن ما يمسكهن إلا الرحمن إنه بكل شيء بصير»

آیا به پرندگان بالای سر خویش نمی‌نگرند که بال‌های خود را گشاده و جمع می‌کنند؟ کسی جز خدای رحمن آن‌ها را نگه نمی‌دارد، بی‌گمان او بر همه چیز بس بیناست.

نحل ۷۹- «ألم يروا إلى الطير مسخرات في جو السماء ما يمسكهن إلا الله إن في ذلك لآيات لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

آیا به پرندگان رام در جو آسمان نمی‌نگرند؟ جز خدا هیچ عامل دیگری نگاهشان نمی‌دارد، مسلماً در این (پدیده پرواز) بس نشانه‌هاست برای مردمی که ایمان نمی‌آورند.

آیا اینک جا ندارد همان توصیه و سؤال منتقد محترم را به خود ایشان برگردانیم: «شرافتان را قاضی قرار دهید آیا معنای این آیه صحیح است؟!»

تعارض نظریه تکامل داروین با آفرینش مستقل «آدم»

اسکان در بهشت و هبوط بعدی به زمین

دینداران یهودی، مسیحی و مسلمان اغلب بر این باورند که «آدم» گونه مستقلی از سلسله تکامل موجودات زنده بوده و خداوند او و همسرش را در بهشت آفرید و سپس به دلیل خوردن از شجره ممنوعه از بهشت به زمین اخراج کرد.

از آنجایی که دانش دیرین‌شناسی در کشف ارتباط سلسله موجودات زنده با یکدیگر مربوط به قرون اخیر است، در قرون پیشین که موجودات زنده دارای منشأ مستقل از هم تصور می‌شدند، بدیهی است قرائت آدمیان از اشارات رازگونه کتاب‌های دینی متأثر از همین باور طبیعی بوده است. خوشبختانه در نیم قرن گذشته دینداران تحصیل کرده‌ای از سه شریعت فوق‌الذکر تجدید نظری در باورهای سنتی خود کرده و ارتباط آدمی با سلسله تکامل موجودات زنده را پذیرفته‌اند. در میان مسلمانان ایران نیز مرحوم دکتر یدالله سبحانی پدر زمین‌شناسی ایران و آشنا با علوم دیرین‌شناسی، جنین‌شناسی و زیست‌شناسی، در کتاب‌های «قرآن و تکامل»، «خلقت انسان در قرآن» و آثار دیگر خود به وضوح تأیید قرآن نسبت نظریه تکامل را با استناد به ده‌ها آیه نشان داده است.

در این مختصر به چند نکته مهم در ارتباط با این مسئله اشاره می‌شود:

۱- بهشت الزاماً مکان جداگانه‌ای از زمین نبوده و هیچ آیه‌ای از قرآن بر این امر دلالت نمی‌کند.

۲- «هبوط» از بهشت به زمین، تنزلی مقامی و ارزشی، نه مکانی و موقعیتی بوده است. در سوره بقره پس از شرح ماجرای هبوط آدمیان از بهشت، از «هبوط» بنی‌اسرائیل از صحرای سینا به شهر (مصر) سخن می‌گوید؛ صحرای باز و آزاد، بستر ساخته شدن آنان تحت رهبری موسی (ع)، پس از قرن‌ها بردگی و ضعف و ذلت در نظام فرعون بود، اما دل آنان شیفته شهرنشینی و برخورداری از انواع میوه‌ها و محصولات کشاورزی بود. این نه هبوطی مکانی از بالا به پایین، بلکه تنزلی از محیط سازندگی و کمال، به محیطی مادی و مصرفی بود (بقره ۶۱).

در داستان نوح و نجات یافتگان همراهش نیز از «هبوط» آنان پس از فروکش کردن سیلاب و فرود کشتی بر فراز کوه «جودی» حکایت می‌کند که در همان سرزمین بوده است (هود ۴۸).

۳- هبوط از بهشت نیز همراه بقیه آدمیان بوده است نه دو نفری، به ضمیر جمعی «قلنا اهبطوا منها جميعا» در بقره ۳۸ نگاه کنید.

۴- اصطلاح «آدم ابوالبشر» (پدر بشر) مبنای قرآنی ندارد؛ آدم همچون انبیاء دیگر: نوح، آل ابراهیم و آل عمران، از میان مردمان دیگر (عالمین) برگزیده شد:

آل عمران ۳۳- «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»

۵- تعبیرهای متعددی که قرآن از آغاز آفرینش انسان به کار برده، همچون: طین، سلاله من طین، طین لازب، صلصال من حماء مسنون و... به پیدایش حیات در کره زمین از سواحل دریاها و اولیه و ادوار میلیونی پس از آن اشاره دارد.

در قرآن (عنکبوت ۲۰) آمده است: «فَلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ...»

بگو در زمین سیر کنید و بنگرید حیات چگونه آغاز شده است!

و در مورد حیات آدمی نیز می‌گوید: «ما آفرینش انسان را از گل آغاز کردیم» (آن هم نه گل معمولی، بلکه عصاره و برکشیده‌ای از آن (سلاله من طین- مومنون ۱۲)).

سجده ۷- «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»

۶- نام «حوا» هرگز در قرآن نیامده و همواره از آدم و زوجهش (نه زوجه‌اش) سخن گفته است، یعنی آدم در دو جلوه جنسیت! پدید آمده و زن از دنده چپ مرد آفریده نشده است! از بسیاری آیات نیز چنین استنباط می‌شود که منظور، «نوع آدمی» است، نه الزاما فردی خاص.

۷- تمام تجربیات نیک و بدی که آدم و همسرش در بهشت کسب کردند، بدون استثناء، هر دو با هم بوده‌اند. این موضوع را قرآن در بیش از ۵۰ بار تکرار ضمیر تثنیه (دو نفره) در ماجراهای آن دو نشان داده و از موضوع «گناه اولیه» که به گردن حوا انداخته می‌شود، هیچ سخنی نمی‌گوید. (بقره ۳۵ تا ۳۸، اعراف ۱۹ تا ۲۴، طه ۱۱۵ تا ۱۲۳)

آیا قرآن با جمله «ما ملکت ایمانکم» مجوز «برده داری جنسی» داده است؟

در هر دین و آیینی همواره سوء استفاده کنندگانی برای ارضای تمنیات نفسانی خود توجیهی می‌تراشند. تاریخ جوامع بشری اعم از دیندار و بی‌دین، مشحون از چنین شواهدی است و هیچ مذهب و مسلکی از این آفت و انحراف مصون نمانده است، همچنانکه امروز شاهد عملکرد گروه‌های افراطی داعش، طالبان، بوکوحرام و امثالهم هستیم.

جمله «وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» جمعا ۱۵ بار در قرآن تکرار شده است که به شرح مرحوم طالقاری (تفسیر پرتوی از قرآن ذیل آیه ۳ نساء):

«... با فعل ماضی آمده، نه وصف کنونی: «مملوککم»، و نه فعل استمراری «تملک ایمانکم»، و خبر از گذشته است که از سنن و باقیمانده جاهلیت بوده... با آن‌که به بردگی گرفتن اسیران جنگی، روش همه جایی و همگاری و گاه‌ی مصلحت بود، در سراسر جنگ‌های پیروزمندانه اسلام آن روز، از مشرکان مغلوب کسری به بردگی گرفته نشد. (در جنگ‌های) بدر، فتح مکه، و حنین، در حدود شش هزار زن و کودک اسیر شدند. مهاجر و انصار به پیروی از رسول خدا^(ص) همه اسیران خود را که جزء غنائمشان بود، آزاد کردند... تا سال دهم هجرت رسول خدا، در هر جا که توحید پایه می‌گرفت بردگی و تبعیض از میان می‌رفت... تا پس از گسترش فتوحات و خلافت، ناخلف‌هایی به چهره اسلام درآمدند که از درون مشرک و از مرتجعان جاهلیت بودند، تبعیض‌های قومی و نژادی و آزادی از مسلمانان و موحدان سلب شد و قصور خلفا و وابستگان آنان از غلامان و کنیزان پُر گردید» (ج ۴ ص ۷۰ تا ۷۲)

منتقد بی اطلاع از زبان عربی، عبارت «ما ملکت ایمانکم» را «آن‌چه با دست راستان - در جنگ- مالک شده‌اید» گرفته است حال آن‌که در ۴۱ موردی که کلمه «ایمان» (نه ایمان) در قرآن آمده همواره مفهوم «پیمان و تعهد خدایی» یا اخلاقی در آن قید شده که به کلی با «زور محوری» مغایر است،

اما این‌که چرا از کلمه ایمان استفاده شده، باید دانست در گذشته چون اعراب سواد خواندن و نوشتن نداشتند، پیمان‌ها را با فشردن دست راست یکدیگر رسمیت می‌بخشیدند و از این رو به تعهدات خدایی ایمان گفته شده است به این ترتیب جمله «ما ملکت ایمانکم» مفهوم قانون و قرارداد و توافقی فی‌مابین دارد.

اما از این ۴۱ بار ۱۳ مورد آن عبارت «ما ملکت ایمانکم» آمده است که اغلب کلی بوده و تنها در دو مورد ضوابط این کار به شرح زیر توضیح داده شده است که عیناً در ترجمه آیات ملاحظه می‌نمایید.

۱- کنیز مورد نظر باید مؤمن باشد (ازدواج با مشرک حرام است)

۲- ازدواج با او باید با رضایت اهلس (خانواده) باشد

۳- باید مهریه پرداخت گردد

۴- این ارتباط باید به قصد ازدواج (تشکیل خانواده) باشد، نه کامجویی موقت

۵- دوست دختر (اخذان) گرفتن از آنان مجاز نیست

۶- در صورت خیانت به شوهر، کیفرش نصف زنان آزاد است

۷- مجوز ازدواج با کنیزان فقط به جوانانی داده شده که توانایی پرداخت مهریه زنان آزاد را نداشتند، آن‌ها نیز اگر صبر و تحمل می‌کردند، بهتر از ازدواج با کنیزان (با فرهنگی متفاوت) بود

۸- اگر بردگان خواستار آزادی خود با قراردادی (خدماتی) شدند بپذیرید

۹- حتی از حقوق شرعی خود (مالیات دولتی- زکات) برای آزادی‌شان بپردازید

۱۰- از آنان سوء استفاده جنسی نکنید و به فحشاء و اداشان نسازید، اگر هم مجبورشان کردید، خدا آن‌ها را خواهد بخشید

نساء ۲۵- «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنَ الْقَبَائِلِ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّهُنَّ بَقَاحِشَهُ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تُصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

و کسانی از شما که توان مالی (کافی) برای ازدواج با زنان آزاد مؤمن ندارند، در این صورت (می‌توانند) با دختران مؤمنی (اسیران جنگی) که در اختیار شما هستند ازدواج کنند. و (البته) خدا به ایمان آن‌ها آگاه‌تر است. پس با اجازه کسانی با آنان ازدواج کنید و مهرشان را به شایستگی (مطابق عرف نیکوی زمانه) بپردازید. به قصد نگهداری (تشکیل خانواده)، نه شهوت‌رانی و نه دوست دختر گرفتن. پس اگر مرتکب فحشاء شدند، بر آنان نصف مجازات زنان آزاد است، این (اجازه) برای کسانی از شماست که از مشقت (فشار غریزه جنسی) بفرارند و اگر شکیبایی و رزید (تا شرایط مالی ازدواج با زنان آزاد فراهم شود) برای شما بهتر است و خداوند آمرزگار مهربان است.

نور ۳۳- «وَلَيْسَتَّعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِبَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأُوهُم مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

و کسانی که (امکاناتی برای) زناشویی نمی‌یابند، باید (در شرایط نچرد) پاکدامنی و رزند تا (زمانی که) خدا از فضل خویش باین‌شان گرداند. و کسانی (بردگانی) که در اختیار شما و طالب تنظیم قراردادی (برای بازخرید آزادی خود) می‌باشند، اگر در آنها خیری سراغ دارید، بپذیرید و (حتی) از مال خدا که به شما ارزانی داشته (برای آزدسازی آن‌ها) بپردازید. و زنان اسیری را که در اختیار دارید، اگر قصد پاکدامنی (تشکیل خانواده) دارند، به تن‌فروشی و ادا نکنید تا به منافع زندگی دنیایی برسید و هرکس آن‌ها را وادار کند، خدا بعد از اجبارشان آمرزنده مهربان است.

داستان نوح و سیل فراگیر

منتقد محترم می‌نویسد: «با توجه به صدهزار گونه پرندگان، حشرات و عدم امکان همزیستی حیوانات گورشتخوار و گیاهخوار و فقدان گزارش سیل جهانی و انقراض حیوانات در هزاره‌های قبلی آیا امکان پذیر است؟»

۱- اولاً تصور یک سیل جهانی در زمان نوح باور رایجی است که هیچ پایه قرآنی ندارد؛ آنچه در قرآن آمده تنها همین است که با بارش سیل آسای آسمان و جوشیدن حفره‌های زمین آب همه جا را فرا گرفت. در این روزگار نیز حوادثی، در مقیاس بسی کوچکتر، شهری را فرامی‌گیرد و هلیکوپترها و قایق‌های نجات به کمک آنها می‌شتابند.

۲- اگر به نوح فرمان داده شده بود از هر یک (از حیوانات) یک زوج (نر و ماده) سوار کن (هود ۴۰)، معنای «من کل» الزاما همه حیوانات نیست، بلکه حیوانات اهلی مورد استفاده آنها بوده است. همچنانکه در محاورات عادی نیز هنگام سفر از همراهان می‌پرسیم آیا همه چیز را تدارک دیده‌اید؟ مسلماً این «همه چیز» محدود به مایحتاج مورد نظر می‌باشد.

محدودیت معنایی «همه چیز» را، بر حسب موضوع گفتگو، در آیات دیگری می‌توان یافت؛ از جمله برخورداری داود و سلیمان و ملکه سبا از «من کل شیء» که مفهومش هرآنچه لازمه حکومت بود می‌باشد (نمل ۱۶ و ۲۳) و نیز موضوع سرازیر شدن «ثمرات همه چیز» به مکه (قصص ۵۷) که منظور، محصولات قبایل اطراف بوده و همچنین گشودن ابواب همه چیز به روی دنیا طلبان (انعام ۴۴) معنای آنچه مطلوب آنان است دارد.

آیا زنده ماندن یونس در دهان ماهی امکان پذیر است؟

در قرآن سخنی از مدت توقف یونس در دهان ماهی نیامده و همه آنچه گفته شده می‌تواند در مدت کوتاهی پیش آمده باشد.

گونه‌های متعددی از نهنگ‌ها وجود دارند که، به دلیل تغذیه از پلانکتون‌های ذره بینی دریا، فاقد دندان و دستگاه گوارش معمول هستند، این کوسه نهنگ‌ها، دهانی بزرگتر از قد انسان متوسط و چشمانی کوچک دارند و به همین دلیل ناخواسته و اتفاقی شناگرانی را می‌بلعند و خارج می‌کنند. در این مورد گزارش‌های متعددی منتشر شده است که با جستجوی اینترنتی می‌توان بررسی کرد.

گردن زدن دشمنان

گردن زدن متجاوزان در جنگ تهاجمی، که در نوشته منتقد محترم بارها تکرار و تأکید شده، در دو آیه قرآن آمده است:

انفال ۱۲ و ۱۵ - «...فَاصْرُبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاصْرُبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ»

...پس فراز گردن و سرانگشتان (متجاوزان شمشیر کشیده) را بزنید... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در میدان جنگ با کسانی که کفر ورزیدند برخورد کردید، به آنها پشت (فرار) نکنید.

محمد ۴ - «فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَاصْرِبْ الرِّقَابَ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْتُمُوهُمْ فَاسُدُّوا أَلْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»

پس اگر با کسانی که کفر ورزیدند (در میدان جنگ) برخورد کردید، نترسید و فرار نکنید، (دفع تجاوز آنان با) زدن گردن است تا زمین گیرشان کنید، آنگاه بند (اسیران جنگی) را محکم کنید، سپس آزدان کنید (یک‌جانبه) یا با غرامت، تا (با نشان دادن اقتدار خود) آتش جنگ فروکش کند.

چرا چنین دستوری که در این زمان داعش مسلکی را تداعی می‌کند در قرآن آمده است؟ ذیلاً چند نکته را می‌توان عنوان کرد:

اولاً در ادوار پیشین که هنوز توپ و تانک و مسلسل اختراع نشده بود و شمشیر و نیزه تنها حربه جنگی به شمار می‌رفت، بریدن سرهای گردنکش و پنجه‌های تیغ ستم، مؤثرترین شیوه دفع تجاوز و قاطع‌ترین نحوه برخورد با دشمنان بود، هرچند در افکار عمومی این زمان، بمباران صدها هزار نظامی و شهروند و نابودی مردمان با بمب‌های اتمی، شیمیایی و فسفری کمتر خشونت محسوب می‌شود، تا زدن گردن!

ثانیاً فعل «لَقِيتُمْ» نشان می‌دهد تلاقی نظامی با دشمن در میدان نبرد (زحفاً) مطرح بوده است، نه گردن زدن مخالفان دینی که تجاویزی نکرده‌اند.

ثالثاً در آیه ۴ سوره محمد به وضوح نشان داده شده که هدف از ضربه کاری زدن به متجاوزین برای «خاتمه دادن به جنگ» و خاموشی آتش فتنه آنان بوده است (حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا)، نه برای تحمیل اسلام و توسعه متصرفات. اسیر گرفتن نیز نه برای برده‌گیری، بلکه برای آزاد کردن یکطرفه آنان از موضع قدرت و یا در ازای دریافت غرامت بوده است.

جنگ در قرآن مجاز نیست، تنها به کسانی اجازه داده شده که مورد تجاوز و ستم قرار گرفته‌اند (حج ۳۹). آنهایی نیز که دفاع جانانه و جدی می‌کنند مورد تشویق هم قرار گرفته‌اند، اما به سه شرط: ۱- در راه خدا، ۲- دفاعی، ۳- و بدون تجاوز از حد باشد (بقره ۱۹۰). پیامبر اسلام در سال ششم هجری با مشرکین مکه صلح کرد و در قرارداد فی‌مابین هیچ ذکری از لزوم مسلمان شدن آنان به میان نیامد و در آیه ۸ سوره ممتحنه که سیاست خارجی اسلام را در آخرین سال‌های رسالت تبیین می‌نماید، به مسلمانان ابلاغ می‌کند:

«خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن به کسانی که در دین با شما جنگیده و از دیارتان شما را اخراج نکرده‌اند منع نمی‌کند، مسلماً خدا عدالت پیشگان را دوست دارد، تنها شما را از ولایت (دوستی تسلط آور با) کسانی که در دین با شما جنگیده و از دیارتان آواره‌تان ساخته‌اند نهی می‌کند».

عقیده و ایمان در اسلام به حکم «لا اکراه فی الدین» کاملاً آزاد و اختیاری است و تمام جنگ‌های زمان پیامبر برای دفع تجاوز و دفاعی بوده است، نه مسلمان کردن پیروان دیگر ادیان که می‌توانستند با پرداخت جزیه (مالیاتی کمتر از زکات مسلمانان) در شهر بمانند و زندگی کنند.

این دستور قرآن و همه پیامبران است، حساب عملکرد پیروان، که به تدریج به همان خوی و خصلت بشری بازگشتند جداست. به این ترتیب بسیاری از جنگ‌های توسعه طلبانه پس از صدر اسلام، مغایر دستور قرآن و سنت پیامبر و بازتولید همان خوی جنگ آوری اعراب پیش از اسلام در طول تاریخ بوده است.

آیا شیر از میان سرگین و خون حیوانان پدید می‌آید؟

در آیه ۶۶ سوره نحل آمده است: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ»

و همانا برای شما در چهارپایان عبرتی است؛ ما از شکم آنان از میان علوفه هضم شده (فرث) و خون شیر خالص و گوارایی برای نوشندگان به شما می‌نوشانیم

عوام چنین می‌پندارند که شیر توسط پستان تولید می‌شود، اما حقیقت امر این است که اجزاء و عناصر مواد هضم شده در معده، پس از عبور از مسیر طولانی روده، جذب مویرگ‌های جداره آن گشته و در انتقال خون حامل مواد غذایی به حبابچه‌های شیری در پستان به شیر گوارا تبدیل می‌شوند. این فرآیند که از مواد تیره رنگ معده و خون سرخ، شیر سفید گوارا و خوش طعمی پدید می‌آید، از نعمات خداست که بیان دقیق آن (که در قرون اخیر معلوم گشته) از معجزات قرآنی نازل شده در ۱۴ قرن قبل است. در ضمن سرگین (پهن و تاپاله به تعبیر مخالفین) ترجمه مناسبی برای «فرث» نیست؛ این کلمه که فقط یک بار در قرآن آمده و طبق کتاب‌های لغت مفهوم تجزیه و از هم گسیختگی دارد که بیانگر همان هضم و جذب غذا در روده‌ها می‌باشد.

آیا خورشید در چشمه گل آلود غروب می‌کند؟

در آیه ۸۶ سوره کهف آمده است که «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْغُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا ...»

(ذوالقرنین) وقتی به غروبگاه خورشید رسید، دریافت که در عین (چشم، چشمه، دریا) تیره‌ای غروب می‌کند...

این جمله دستاویزی برای منتقد قرآن گشته و این کتاب را محصول ذهن کسی می‌داند که خبر نداشته خورشید در چشمه فرو نمی‌رود!

به راستی جای شگفتی است در حالی که ۳۳ بار نام خورشید (شمس) در قرآن تکرار شده و در این آیات از گردش منظم خورشید در مدار معین، جاذبه و پرتو آن، نظم و حساب داشتنش، آنهم در دورانی که تا قرون متمادی خورشید ساکن تلقی می‌شده، سخن گفته است، کسانی نا آگاهانه چنین اظهاراتی می‌کنند؟

پیش از آن که به غروب خورشید بپردازیم، چون در این آیه به ذوالقرنین اشاره شده، لازم است به نشانه‌هایی که قرآن از او داده است توجه کنیم؛ با شواهدی که ذیلاً توضیح داده می‌شود، چنین می‌نماید که ذوالقرنین همان کورش کبیر باشد! که موفق شد دو قرن، یعنی دو ملت ماد و پارس را با هم متحد سازد و پادشاه دو ملت شود!

ذوالقرنین یعنی صاحب دو قرن، ما فارسی زبان‌ها قرن را یک صد سال می‌دانیم، اما در فرهنگ قرآن، قرن به مردمان مقارن و معاصر گفته می‌شود. در ۷ موردی که کلمه قرن (و قرناً) در قرآن آمده، اشاره به مردمی دارد که در یک دوره معین با هم زندگی می‌کردند.

ناصرالدین شاه قاجار را هم «سلطان صاحبقران» گفته‌اند، او در ۱۲۹۳ هجری شمسی به مناسبت سری‌امین سالگرد سلطنت خود سکه‌ای ضرب کرد که بر آن نوشته بود: «ناصرالدین شاه صاحبقران» و پنجاه سال سلطنت و بر دو نسل حکمرانی کرد. اما در مورد «ذوالقرنین» سخنان زیادی گفته شده است؛ برخی او را با اسکندر مقدونی، و برخی با یکی از پادشاهان یمن تطبیق داده‌اند که هیچکدام با ویژگی‌هایی که قرآن از او سراغ داده هماهنگی ندارد. جامع‌ترین و قابل قبول‌ترین نظریه را «مولانا ابوالکلام آزاد» (دانشمند و سیاستمدار و اولین وزیر فرهنگ هندوستان پس از استقلال) در فصلی از تفسیر بزرگ خود - ترجمان القرآن - مطرح کرد که توسط «محمد ابراهیم باستانی پاریزی» تحت عنوان: کورش کبیر یا ذوالقرنین در سال ۱۳۴۲ ش منتشر شده است. صدر بلاغی نیز در کتاب «قصص قرآن» خود آن را آورده و مفسری هم چون علامه طباطبایی نیز این انطباق را مناسب‌ترین احتمال دانسته‌اند. اگر زندگی کورش کبیر و خصلت‌های بی‌نظیر او را، در مقایسه با پادشاهان دیگر، با آنچه در سوره کهف در وصف ذوالقرنین گفته شده مقایسه کنیم، به شباهت‌های قابل توجهی می‌رسیم.

در مدارک دیرینه یهود از کورش به عنوان نجات دهنده یهودیان اسیر شده در بابل یاد شده است (اسفار: دانیال، اشعیا و ارمیا). کورش با حسن سیاست خود توانست (در نیمه قرن ششم قبل از میلاد) میان دو کشور پارس و ماد اتحاد برقرار کند و به نیروی چنین اتحادی بر هسایگان متجاوز سلطه یافته و نظام صلح‌آمیز گسترده‌ای بر بخش عظیمی از دنیای روزگار خود مستقر سازد.

اما در مورد (چشمه یا دریای سیاه)، اگر نگاه گذری به نقشه آسیا و فصل مشترکش با اروپا بکنیم، کشور ترکیه را آخرین خشکی در غرب آسیا می‌یابیم که تقریباً تمامی شمال آن را دریای سیاه (عَيْنِ حَمِيهِ - Black Sea) و بخش اعظم جنوب و غرب آن را دریای مدیترانه احاطه کرده است که باریکه آبی تنگه بوسفر، دو قاره اروپا و آسیا را از هم جدا می‌کند. کمی پایین‌تر از آن، تنگه داردانل در شمال غربی ترکیه نیز دریای اژه را به دریای مرمره متصل می‌کند.

وضعیت جغرافیایی آسیا در قسمت غرب آن، به وضوح نشان می‌دهد آخرین منطقه‌ای که امکان داشته ارتش با نیروی زمینی پیشرفت کند، قسمت غربی ترکیه است که سه جهت آن را دریای سیاه، دریای مرمره، دریای اژه و مدیترانه احاطه کرده است. از طرفی می‌دانیم که نیمه غربی ترکیه فعلی سرزمین امپراطوری لیدی (Lydia) بوده است که پس از به هم پیوستن دو کشور ماد و پارس، سه دولت بزرگ آن زمان: دولت‌های لیدی، بابل و مصر نیز متحد شدند و پادشاه لیدی «کرزوس» که از فتح اکباتان توسط کورش و تسلط بر دولت مقتدر ماد و تشکیل کشور واحد پارس و ماد (ایران) بسیار خشمگین بود، در سال ۵۴۹ قبل از میلاد به قصد تصرف ایران حرکت کرد و سرانجام کورش موفق شد کرزوس را شکست دهد و پایتخت لیدی یعنی سارد (یا: ساردیس) را فتح کند و این منطقه تا قرن‌ها در کنترل ساتراپ‌های پارس بود. از طرفی در این آیات می‌خوانیم ذوالقرنین به سمت غرب حرکت داد تا جایی که راهی دیگر نبود و خورشید را دید که در دریایی سیاه (Black Sea) غروب می‌کرد و می‌دانیم که دریای سیاه دقیقاً در شمال و غرب لیدیا قرار دارد.

آیا برف یا تگرگ از کوه‌های آسهان نازل می‌شوند؟

از جمله استنادات مدعی خلاف علم بودن قرآن، آیه ۴۳ سوره نور است که ناظر به پدیده برف و تگرگ می‌باشد، ابتدا نگاهی به آیه مورد نظر می‌کنیم، آنگاه شرح علمی ساده‌ای درباره آن می‌دهیم.

نور ۴۳ - «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ»

آیا ندیدی که این خداست که ابرهایی را (قطاروار و با نثنی) می‌راند، سپس میان آن‌ها پیوستگی برقرار می‌سازد، سپس آن‌ها را متراکم می‌سازد، آنگاه دانه‌های باران را می‌بینی که از خلال آن‌ها بیرون می‌آید و (همچنین) از کوه‌هایی که یخ در آن است (برف یا تگرگ) نازل می‌کند و....

اگر توده ابری در اثر فشار باد ۶ کیلومتر صعود نماید، حرارتش ۶۰ درجه سانتیگراد پایین می‌آید، به طوری که حتی در تابستان مناطق گرمسیر می‌تواند منجر به تقطیر بخار آب و انجماد قطرات به صورت سوزن‌های یخ یا صدف‌ها و برگه‌های برف شود. باران طوفانی، از ابرهای انباشته مطبوعی می‌ریزد که تا ارتفاعات بیش از ۱۰ کیلومتر صعود می‌کنند. این ابرهای جوشان و خروشان، به صورت کوه‌هایی در می‌آیند که قسمت‌های بالای آن مستور از سوزن‌های یخ و برگه‌های برف و گاهی مملو از تگرگ است. تا قبل از جنگ جهانی اول، که هواپیماها توانستند به بالای ابرها برسند و خلبانان پرده‌های بافته شده از یخ را، که همان ابرهای مرتفع است، مشاهده نمایند، کسری خبر از وجود یخ یا برف و تگرگ در ابرهای آسمان نداشت. این قضیه پس از مشاهده مستقیم و محاسبات ترمودینامیک مکشوف و معین گردید، اما آفریدگار آسمانها و زمین ۱۴ قرن قبل این حقیقت را به زبان ساده و قابل فهم مردمان آن زمان بیان کرده است!

آیا کوه‌ها میخ متصل کننده پوسته جامد زمین‌اند؟

از جمله ایراداتی که به قرآن گرفته‌اند، تشبیه کوه‌های زمین به میخ است. قرآن دو کلمه «اوتاد» و «راسیه» را در این مورد به کار برده که هرکدام را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

سوره نباء آیات ۶ و ۷- «الْمَ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» آیا ما زمین را گهواره آرام و کوه‌ها را نگهدارنده قرار ندادیم؟

اوتاد جمع «وَتَدُّ» یعنی میخ است. قرآن کوه‌ها را «اوتاد» نامیده است که همچون اهرام (وَفَرَعُونَ ذِي الْأَوْتَادِ- فجر ۱۰)، اغلب شکل هرمی دارند و مثل میخ قشر جامد زمین را به روی افشار زیرین استوار داشته و مانع از حرکت آن می‌شوند. پیدایش سلسله جبال بلند و کوتاه که همچون میخ، پوست جامد زمین را به قشر مذاب زیرین متصل ساخته و به حالت تعادل در آورده، از جمله نعمت‌های ناشناخته و جلوه‌های بارز ربوبیت الهی می‌باشد که زلزله و انفجارهای دائمی دوران قبل را به آرامش کشانده است. فعل مضارع «الْمَ نَجْعَلُ» که علاوه بر زمین به کوه‌ها نیز تعمیم پیدا می‌کند مکانیسم مستمری را نشان می‌دهد که از نظر علمی ثابت شده است.

بر حسب نظریات تجربه شده زمین شناسی، پوست جامد زمین در قسمتی که کوه‌ها قرار گرفته‌اند، به مراتب ضخیم‌تر از پوست کف دریاها می‌باشد. درست مثل درختان تنومند که ریشه گسترده و عمیق‌تری نسبت به درختان کوتاه دارند. از این نظر کوه‌ها همچون میخی بزرگ در پوست زمین فرو رفته و خیمه (مهد) زمین را از تکان و لرزش محفوظ ساخته‌اند.

اما «رواسی» جمع «راسیه» به معنای لنگر است که موجب توقف کشتی در بندر می‌گردد. کوه‌ها نیز به دلیل ریشه‌دار بودن، قاره‌های زمین را روی قشر خمیری زمین نگه داشته و مانع حرکت آنها می‌گردند. این اصطلاح ۱۰ بار در قرآن تکرار شده است: رعد ۳، حجر ۱۹، نازعات ۳۲، نحل ۱۵، انبیاء ۳۱، نمل ۶۱، لقمان ۱۰، فصلت ۱۰، ق ۷، و مرسلات ۲۷.

«وَالْمَ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقِينَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا»

آیا ما زمین را دربرگیرنده زنده‌ها و مرده‌ها و در آن لنگرهای شامخی (کوههایی مرتفع) قرار ندادیم و شما را از آبی گوارا سیراب نکردیم؟

آیا نطفه مرد در پشت کمر تولید می‌شود؟

ایراد دیگر به قرآن ذکر خروج نطفه مذکر از میان مواد سخت و نرم است. نگاه کنید به آیه زیر:

طارق ۵ تا ۷- «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»

انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؛ از آبی جهنده که از میان مواد سخت و نرم خارج می‌شود.

مسئله خروج نطفه از میان مواد سخت (صلب) و نرم (ترائب) سالیانی است ذهن مفسرین را به خود مشغول داشته و در ارتباط با مصداق صلب و ترائب توضیحاتی داده‌اند که با دانسته‌های علمی انطباق ندارد و همین امر دستاویزی برای مخاطبین اصالت و حقانیت قرآن شده تا آن را غیر علمی تلقی نمایند. مطالب زیر که برگرفته از نظریات یک زوج متخصص، دکتر شیل و دکتر یعقوب نیکان (مقیم کانادا) می‌باشد، به وضوح نشان می‌دهد که چگونه نطفه جنس مذکر، همچون تخمک جنس مؤنث، از همان دوران جنینی شکل می‌گیرد و دقیقاً همان مسیری را طی می‌کند که ۱۴ قرن قبل در قرآن ذکر شده است! بر اساس مندرجات کتاب «Langman's Medical Embryology» که سالیانی است به عنوان Textbook در دانشگاه‌های دنیا تدریس می‌شود، بیضه‌ها (Tests) که مکان اصلی تولید نطفه در مردانند از لحاظ جنین‌شناسی از بافت کلیوی مشتق شده (Mesonephric Kidney System) و از هشت هفتگی دوران جنینی جنس مذکر بر اثر تحریک غده تستوسترون (Testosterone) شروع به رشد می‌کنند.

جا به‌جایی بیضه‌ها (Descent of Testes) در دوران جنینی در رحم مادر در قسمت پشتی شکم (Retoperitoneally in the abdominal region) انجام می‌شود، سپس از دیواره عبور کرده و به کیسه بیضه (scrotum) می‌رسند. این جا به‌جایی در داخل مجرای (Inguinal Canal) که ۴ سانتی‌متر طول دارد صورت می‌گیرد، در اواخر ماه دوم حاملگی، بیضه‌های جنین (به همراه Mesonephros) به کمر جنین در ناحیه مهره‌های T11 و T12 چسبیده‌اند. در حدود ماه سوم حاملگی، بیضه‌ها مهاجرت خود را از کمر به سوی قسمت‌های میانی شکم، سپس به داخل کیسه بیضه آغاز می‌کنند. سپس به ابتدای مجرای Inguinal Canal می‌رسند، آنگاه در طول این مجرا حرکت کرده و در حدود هفتک ۲۸ حاملگی این مسیر را به پایان برده و در هفتک ۳۳ به کیسه بیضه می‌رسند و پس از مدت کوتاهی از تولد در داخل کیسه قرار می‌گیرند. این مهاجرت که در حدود ۲۳ هفته طول می‌کشد در تصاویر تخصصی پزشکی به وضوح قابل مشاهده است.